

این خانه قشنگ است ولی خانه من
نیست
این خاک چه زیباست ولی خاک وطن نیست

آن دختر — چشم آبی گیسوی طلایی
طناز سیه چشم — چو معشوقه من نیست
آن کشور نو آن وطن دانش و صنعت
هرگز به دل انگیزی — زی ایران کهن نیست
در مشهد و یزد و قم و سمنان و لرستان
لطفی است که در کلگری و نیس و پکن نیست
در دامن بحر خزر و ساحل گیلان موجی است
که در ساحل دریای عدن نیست
در پیکر گل‌های دلاویز شمیران
عطری است که در نافه ی آهوی ختن نیست
آواره ام و خسته و سرگشته و حیران
هرجا که روم هیچ کجا خانه من نیست
آوارگی و خانه به دوشی چه بلا نیست
دردی است که همتاش در این دیر کهن نیست
من بهر که خوانم غزل سعدی و حافظ
در شهر غریبی که در او فهم سخن نیست
هرکس که زند طعنه به ایرانی و ایران
بی شبهه که مغزش به سر و روح به تن نیست
پاریس قشنگ است ولی نیست چوتهران
لندن به دلاویزی شیراز کهن نیست
هر چند که سرسبز بود دامنه آلپ
چون دامن البرز پر از چین و شکن نیست
این کوه بلند است ولی نیست دماوند
این رود چه زیباست ولی رود تجن نیست

این شهر عظیم است ولی شهر غریب است
این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست

دکتر خسرو فرشید ورد